

ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: تحلیل متون آموزشی و پژوهشی

فرزاد پورسعید*

چکیده

رهیافت خرد در مطالعه روابط بین‌الملل، ناظر بر ساختار و رفتار هریک از بازیگران محیط بین‌الملل در این عرصه است. ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی کشورها، بخشی از این ساختار را تشکیل می‌دهد. مقاله حاضر با مطالعه متون آموزشی و پژوهشی انتشار یافته در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به بررسی ساختار و روند تصمیم‌گیری در آن می‌پردازد. این بررسی در چارچوب دو رویکرد حقوقی - سازمانی (رسمی) و سیاسی - جامعه‌شناختی (غیررسمی) و با توجه به سه متغیر «دست‌اندرکاران تصمیم‌گیری»، «سازمان تصمیم‌گیری» و «روند تصمیم‌گیری» صورت می‌گیرد. مبحث پایانی مقاله، شامل آسیب‌شناسی متون پیش‌گفته و ارائه پیشنهاداتی در حوزه آموزش و پژوهش در خصوص ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است.

کلیدواژه‌ها: مدل‌های تصمیم‌گیری، سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران، ساختار تصمیم‌گیری، روند تصمیم‌گیری، نخبگان، جامعه مدنی

* کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی، محقق گروه مطالعات ایران و عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

مقدمه: چارچوب نظری

این مقاله به بررسی ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از طریق تحلیل متون آموزشی و پژوهشی به نگرارش درآمده در این حوزه می‌پردازد. بر این اساس، رهیافت نظری و پشتیبان مقاله، رهیافت خرد در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی است. این رهیافت، رفتار سیاست خارجی کشورها را عمدتاً تابعی از عوامل و عناصر داخلی می‌داند و معتقد است کشورهای مختلف، وجوه متمایزکننده و منحصر بفردی دارند که به طرق گوناگون بر چگونگی رفتار سیاست خارجی آنها تأثیر می‌گذارد و موجب تفاوت رفتارها و بروندهای آنها در این حوزه، به رغم وجوه اشتراک آنها می‌شود. (۱) برخی از صاحب‌نظران این رهیافت، نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری هستند که به پوشش تصمیم‌گیری توجه نموده و اثرات آن را بر شکل‌گیری تصمیم و اجرای آن مورد بررسی قرار می‌دهند. بر این اساس، نظریه تصمیم‌گیری، به مثابه چارچوبی مفهومی، عوامل لازم و کافی برای تحلیل سیاست‌گذاری عمومی یا خاص همچون سیاست خارجی را فراهم و کمک می‌کند بتوان متغیرهای متنوع و مرتبط در تصمیم‌گیری را شناسایی و ربط هر یک با دیگری را درک نمود.

در این چارچوب، مقاله حاضر به ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. مقصود از ساختار در این عنوان، ساختار سازمانی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی است که شامل بازیگران دخیل در روند تصمیم‌گیری و نحوه ارتباط میان آنها می‌شود. روند تصمیم‌گیری نیز ناظر بر سیر تبدیل دروندهای تصمیم‌گیری (اطلاعات و تقاضاها) به بروندها یا تصمیمات است که در مجموعه ادبیات نظریه سیستم‌ها یا نظام‌ها معنا می‌یابد. بنابراین، چارچوب نظری این مقاله، به طور مشخص، می‌بایست در ارتباط با مکتب «کارکردگرایی ساختاری» فهم شود. در این مکتب، به نحوه کارکرد نهادهای گوناگون و ارتباط متقابل ساختارها و کارکردهای حکومتی توجه می‌شود و روند سیاسی، به مثابه کل و ضمن تمرکز بر رابطه اجزاء آن با کل، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. (۲) بنابراین، در مقاله حاضر، از میان متغیرهای عمده در نظریه‌های تصمیم‌گیری، سه متغیر «دست‌اندرکاران تصمیم‌گیری»، «سازمان تصمیم‌گیری» و «روند تصمیم‌گیری» دستور کار پژوهش را مشخص می‌کنند. متغیر نخست یا «تصمیم‌گیران»، از آن‌رو اهمیت می‌یابد که نظریه تصمیم‌گیری به

دولت‌ها یا حکومت‌ها و حتی نهادهای عامی چون قوه مجریه، به عنوان موجوداتی انتزاعی و متافیزیکی توجه ندارد، بلکه جویای روشن‌ساختن رفتار افراد تصمیم‌گیرنده مشخصی است که عملاً به خط‌مشی حکومت‌ها شکل می‌دهند. ریچارد اسنایدر^۱، اچ. دبلیو. بروک^۲ و برتون ساپین^۳، به عنوان نظریه‌پردازان متقدم تصمیم‌گیری، در اثر خود با عنوان **تصمیم‌گیری به مثابه رهیافتی برای مطالعه روابط بین‌الملل**، تأکید می‌کنند «از جمله گزینه‌های روش‌شناختی اساسی ما، مترادف گرفتن دولت با تصمیم‌گیرندگان رسمی دولت، یعنی کسانی است که اقدامات آمرانه‌شان از هر حیث، اقدام دولت شناخته می‌شود. اقدام دولت، اقدام همان کسانی است که به نام دولت عمل می‌کنند.» (۳) در نگاه کلی‌تر، می‌توان گفت نقش افراد در سیاست‌گذاری خارجی در دو صورت برجسته می‌شود. یکی ضعف نهادها و نهادینگی سیاست خارجی و دیگری، شکل‌گیری نوعی دیوان‌سالاری که از دیرباز گروهی نخبه و ممتاز و بسیار پرنفوذ قلمداد می‌شدند. (۴) در وضعیت نخست، سیاست خارجی صبغه پاندولی یا کوتاه‌مدت به خود می‌گیرد. به بیان دیگر، چنانچه نوعی جابه‌جایی در میان سیاست‌گذاران صورت پذیرد، داده‌های سیاست خارجی دستخوش تغییر خواهد شد. نهایت این وضعیت، حکومت فردی یا استبدادی است.

وضعیت دوم نیز به مطالعات پیرامون نخبگان و تأثیر آنها بر سیاست‌گذاری خارجی انجامیده است. گابریل آلموند در اثر خود با عنوان **مردم آمریکا و سیاست خارجی**، به مقوله «نخبگان و سیاست خارجی» پرداخته است. وی در این چارچوب، مردم آمریکا را به چهار دسته تقسیم می‌کند: «عامه مردم»، «عامه آگاه»، «نخبگان سیاست‌گذاری و فکری» و «رهبران سیاست‌گذاری حقوقی یا رسمی».

عامه آگاه، مطلع و علاقه‌مند به مسائل سیاست خارجی هستند و مخاطبین مباحث سیاست خارجی بین نخبگان را تشکیل می‌دهند. نخبگان سیاست‌گذاری و فکری، قشر خاص سیاست‌گذاری جامعه را تشکیل می‌دهند که به عامه مردم ساختار می‌دهند و وسایل دسترسی به گروه‌بندی‌های مختلف را به طور مؤثری در اختیار دارند. رهبران نیز در قوای مختلف

1 . Richard C.Snyder

2 . H. W. Bruck

3 . Burton Sapian

حکومتی اعم از مجریه، مقننه و خدمات عمومی، در رأس قرار دارند و تصمیم‌گیرنده نهایی به شمار می‌آیند. (۵)

در نهایت، این مطالعات را می‌توان در چارچوب جامعه‌شناسی نخبگی پی گرفت. مفروض این رویکرد، آن است که همواره این نخبگان هستند که معرف عادات و ویژگی‌های جامعه خود می‌باشند و در نتیجه، ویژگی‌های نخبگان و نحوه شکل‌گیری گروه‌های نخبگی و دیوان‌سالار است که می‌تواند معرف چرایی‌ها و چگونگی‌های اتخاذ هر تصمیم باشد. در این چارچوب، واژه «نخبه»، در برابر «توده» یا عامه معنا می‌یابد و در نهایت، چگونگی رابطه آنهاست که روند تصمیم‌گیری را مشخص می‌کند.

رویکرد دیگر در مطالعه نقش افراد در تصمیم‌گیری، به ابعاد روان‌شناسانه سیاست خارجی نظر دارد. در این چارچوب، عمدتاً به اصول کلی و ثابت فکری افراد، ویژگی‌های افراد، محیط روان‌شناختی آنها و نحوه شکل‌گیری ضمیر ناخودآگاه ایشان در این محیط، میزان حساسیت رهبران سیاسی به محیط بین‌المللی و انگیزه‌ها، روش تصمیم‌گیری و نوع معاشرت رهبران سیاسی با دیگران پرداخته می‌شود. این مطالعات، غالباً در ذیل مکتب رفتارگرایی انجام شده است. کتاب *ابعاد روان‌شناسانه سیاست خارجی* که توسط ژوزف دوریوا در سال ۱۹۶۸ چاپ شد و همچنین، انتشار کتاب *چرا کشورها رفتار می‌کنند؟* که در سال ۱۹۷۸ با ویراستاری موریس ایست، استفن سالمور و چارلز هرمن انجام گرفت، حاکی از نفوذ عمیق رفتارگرایی و فرارفتارگرایی در تحقیقات سیاست خارجی است. (۶)

در این قالب فکری، اعتقاد بر آن است که نحوه برداشت و تصور تصمیم‌گیرندگان و نیز اهداف، سبک برخورد و میزان نفوذ آنها در حکومت، بر سیاست‌ها اثر می‌گذارد. تصور برداشتی که تصمیم‌گیرنده از جهان اطراف خود دارد، سبب می‌گردد وی صرفاً در حد تصور خود، پدیده‌های پیرامون خویش را احساس و درک کند. (۷) در عین حال، هر مقام رسمی تصمیم‌گیرنده، علاوه بر منافع کشورش، در فکر آن است که چگونه منافع و مصالح سازمان یا نهاد تحت مدیریت خود را تأمین کند. وزرای خارجه، عمدتاً تمایل به حل و فصل سیاسی و دیپلماتیک اختلافات هستند و وزرای دفاع، غالباً تمایل بیشتری به راه‌حل نظامی از خود نشان می‌دهند. سبک عمل و نفوذ شخصی تصمیم‌گیرندگان نیز دارای اهمیت است. منظور از سبک،

شیوه برخورد افراد با وقایع می‌باشد. منظور از نفوذ شخصی، میزان تأثیر و قدرتی است که سیاست‌گذاران در به کرسی نشاندن آراء خود دارند. بر این اساس، روان‌شناسان سیاسی، محور مطالعه خود را افراد قرار می‌دهند و معتقدند هنجارهای رفتاری در نوع و کیفیت تصمیماتی که افراد اتخاذ می‌کنند، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند.

«سازمان تصمیم‌گیری» نیز از آن‌رو اهمیت می‌یابد که هرگونه تصمیم‌گیری، در نهایت، در سازمان (مجموعه‌ای از نقش‌ها و واحدهای بازیگر) یا محیطی از نهادها انجام می‌شود. به لحاظ نظری، متغیر سازمان تصمیم‌گیری، در اثر برجسته گراهام آلیسون تحت عنوان **جوهره تصمیم‌گیری** که موضوع آن بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ بود و یکی از چند اثر کلاسیک ناب در خصوص روابط بین‌الملل معاصر است، ارائه گردید. (۸) آلیسون، سه مدل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ارائه می‌دهد که دو مدل آن عبارتند از «روند سازمانی» و «سیاست دیوان‌سالاری» یا بوروکراتیک. مدل روند سازمانی مبتنی بر این مفروضه است که حکومت هر کشور نه مجموعه‌ای یکپارچه، بلکه هر می از سازمان‌های مختلف تصمیم‌گیری است. بر این اساس، رفتار خارجی حکومت در پاسخ به تقاضاها و با توجه به اطلاعات، ناگزیر از مجرای این سازمان‌های مسئول می‌گذرد. این قلمرو که توسط ساختار رسمی (تعیین‌شده از سوی قانون اساسی) و یا بخش رسمی محیط داخلی، شکل می‌گیرد، محدودیت‌هایی بر روند تصمیم‌گیری تحمیل می‌نماید. بنابراین، در تحلیل تصمیمات سیاست خارجی باید گروه تصمیم‌گیرندگان را شناخت و مکان واقعی آنها را در جایگاه سازمانی، به درستی تشخیص داد.

آلیسون، علاوه بر جبریت‌های ناشی از ساختار سازمان اداری تصمیم‌گیری، بازی قدرت بین افراد تصمیم‌گیرنده را نیز در شکل‌گیری نهایی تصمیم مؤثر می‌داند و از این‌رو، مدل «سیاست بوروکراتیک» را مطرح می‌کند. پیش‌فرض اصلی این مدل این است که سرانجام سیاست خارجی، به خاطر آنکه دستگاه‌های مختلف درگیر آن هستند، نهایتاً در کشمکش‌های بوروکراتیک شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، تصمیمات و اقدامات سیاست خارجی، نتیجه فراگردهای سیاسی مذاکره و بازی قدرت موجود در سازمان‌های تصمیم‌گیرنده به حساب می‌آید. این مدل، موجب توجه بیشتر به نقش گروه‌های تصمیم‌گیر در فرایند تصمیم‌گیری

سیاست خارجی شده است. به بیان دیگر، در هر نظام تصمیم‌گیری حکومتی، علاوه بر چارچوب‌های حقوقی و سازمانی تصمیم‌گیری، نوعی چارچوب سیاسی نیز وجود دارد که بر روند تصمیم‌گیری تأثیر می‌گذارد و موجب می‌شود تصمیمات نه صرفاً ماحصل فرایند قانونی و سازمان‌یافته، بلکه به مثابه محصولاتی سیاسی فرض شوند. (۹)

به این معنا، سیاست خارجی، در محیطی ساخته می‌شود که محصول کنش متقابل گروه‌های سیاسی مختلف با خاستگاهها و پایگاههای اجتماعی مشخص است. این گزاره می‌تواند مشخص‌کننده بخشی از روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی باشد. به واقع، متغیر «روند تصمیم‌گیری» با شاخص‌ها و پرسش‌های متنوعی مشخص می‌شود. تعیین اینکه مرکز ثقل تصمیم‌گیری کجاست؟ کدام نهادها و مراجع مولد ورودی‌ها اعم از اطلاعات و تقاضاها هستند؟ گروه اصلی تصمیم‌گیر کدام است؟ نخبگان دیوانی چه ویژگی‌هایی دارند؟ کدام نهادها، تصمیمات را ابلاغ و کدام یک اجرا می‌کنند؟ نظارت بر اجرایی‌شدن یا تدوین تصمیمات بر عهده کیست؟ و بالاخره اینکه، ساختار کلی جامعه چه نقشی در روند تصمیم‌گیری دارد؟، محتوای این متغیر را تعیین می‌کند.

تعیین این روند کمک می‌کند تفاوت‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی کشورهای دموکراتیک با کشورهای توتالیتار مشخص شود. اینکه قوه مجریه مرکز ثقل تصمیم‌گیری است و یا در عمل با محدودیت‌هایی از جانب قوه مقننه، احزاب سیاسی، گروه‌های ذی‌نفوذ، افکار عمومی و وسایل ارتباط جمعی مواجه است، در این چارچوب طرح می‌گردد. نفوذ و تأثیر نمایندگان پارلمان‌ها بر تصمیمات شاخه اجرایی حکومت، غالباً ناشی از قدرت و حق آنان در رابطه با تصویب لوایح و پیمان‌های پیشنهادی دولت، دادن رأی اعتماد، حق استیضاح، تخصیص بودجه، تأیید یا تعیین ساختار سازمان بخش‌های مختلف قوه اجرایی و بالاخره، نقش واسطه‌ای آنان بین مردم و حکومت می‌باشد.

از سوی دیگر، لازمه مطالعه روند تصمیم‌گیری در حکومت، تعیین نوع رابطه رئیس آن با وزارت خارجه، بین این دو و مشاوران، میان آنها و سفرا، میان وزارت خارجه و ارتش و همگی با سازمان‌های جاسوسی می‌باشد. در این خصوص، باید دانست تقریباً در تمامی کشورها، اجرا و مدیریت سیاست خارجی، صرفاً با وزارت امور خارجه نیست. تعدد بازیگران

اداری و بوروکراتیک که به نحو مستقیم و غیرمستقیم در امور اجرایی سیاست خارجی نقش دارند، نشان می‌دهد وزارت امور خارجه در تمامی کشورها، فقط بخشی از قدرت اجرایی سیاست خارجی را در اختیار دارد و نه تمامی آن را و این خود تبدیل به یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال، جذاب‌ترین مباحثات علمی در زمینه روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی شده است. (۱۰) در نتیجه این مباحثات، می‌توان پنج نوع روند کلی را در قالب بوروکراسی‌های مختلف بازشناسی کرد که عبارتند از بوروکراسی شکل‌گرفته تحت لوای فرد حاکم، بوروکراسی تحت سیطره نظامیان، بوروکراسی‌های منبعث از قدرت تخصصی و قانونی و در چارچوب قوانین و مقررات، بوروکراسی‌های پارلمان‌محور و بوروکراسی‌های حزب محور. (۱۱)

این متغیرهای سه‌گانه، نشان می‌دهند ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را می‌بایست ذیل دو رویکرد کلی رسمی و غیررسمی یا «حقوقی - سازمانی» و «سیاسی - جامعه‌شناختی» مطالعه کرد. این تقسیم‌بندی با متون آموزشی و پژوهشی انتشاریافته در حوزه مطالعه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز منطبق است. رویکرد نخست، عمدتاً به مطالعه ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر رسمی و بر پایه تحلیل قانون اساسی و ساختار سازمانی منتج از آن می‌پردازد و رویکرد دوم، این مطالعه را از مجرای غیررسمی و بر پایه تحلیل جامعه‌شناختی گروهها و افراد تصمیم‌گیر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی یا ساختار کلی جامعه ایرانی ممکن می‌داند. ضمن آنکه قائلان به هر دو رویکرد، به تبیین و آسیب‌شناسی ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته‌اند.

الف. رویکرد حقوقی - سازمانی (رسمی)

مطالعه و تحلیل ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر رویکرد حقوقی - سازمانی، عمدتاً بر پایه و با محوریت قانون اساسی جمهوری اسلامی و تحلیل گزاره‌های نظام‌ساز آن شکل گرفته است. به عبارت دیگر، آن دسته از متون آموزشی و پژوهشی انتشاریافته که از منظر این رویکرد به ساختار و روند تصمیم‌گیری در

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته‌اند، متغیرهای مذکور را محصول گزاره‌های حقوقی و نظام‌ساز قانون اساسی و سلسله‌مراتب برآمده از آن می‌دانند؛ گرچه نقش گروه‌های اجتماعی ذی‌نفع و در عین حال غیررسمی را در این خصوص، انکار نمی‌کنند. منوچهر محمدی، در اثر آموزشی خود با عنوان *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسایل*، به بررسی توأمان تأثیر ساختارهای رسمی و غیررسمی در روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد و در نهایت، معتقد است پس از عزل بنی‌صدر در آغاز دهه ۶۰، این ساختار رسمی و قانونی است که تأثیر تعیین‌کننده در این عرصه داشته است. در چارچوب ترسیم‌شده از سوی وی، گروه‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی و اقتصادی‌ای در جمهوری اسلامی وجود دارند که در اعمال سیاست‌های متخذه ارگان‌های رسمی، ذی‌نفع بوده و عکس‌العمل نشان می‌دهند. از جمله، می‌توان از بیوت آیات عظام، ائمه جمعه، مجمع روحانیون مبارز، جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بازار، انجمن‌های اسلامی و نهادهای انقلابی و مطبوعات نام برد. این گروه‌ها، در زمینه سیاست خارجی، به ویژه در زمان دولت موقت و حاکمیت لیبرال‌ها، به خاطر اختلافاتی که در نحوه اعمال سیاست خارجی وجود داشت، اغلب عکس‌العمل‌های شدید و جدی نشان داده و بر روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی تأثیر می‌گذاشتند، ولی پس از عزل بنی‌صدر و تفاهم و یکپارچگی‌ای که به خاطر تحقق حاکمیت خط امام و اعمال سیاست نه شرقی، نه غربی به وجود آمد، کمتر مشاهده شده، در این زمینه، نظرات متفاوتی داشته باشند. از سوی دیگر، چون مسایل سیاست خارجی از پیچیدگی خاصی برخوردار است و آگاهی کافی از مسایل بین‌المللی را ایجاد می‌کند، گروه‌های مزبور که فاقد نظام اطلاعاتی مستقلی از دولت هستند، علاقه چندانی به مداخله در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی نشان نمی‌دهند. (۱۲)

بر این اساس، محمدی، در اثر خود، صرفاً به ساختار رسمی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌پردازد. به نظر وی، مطابق اصل ۵۷ قانون اساسی، جمهوری اسلامی دارای سیستم حکومتی بر پایه تفکیک قواست. قوای مقننه، مجریه و قضائیه، زیرنظر ولایت امر و امامت امت، ولی مستقل و منفک از یکدیگر عمل می‌کنند. بنابراین، طبیعی است اصل تفکیک قوا در مسایل مربوط به روابط خارجی هم رعایت شده و مستثنی از آن نباشد. در

نتیجه، تدوین سیاست خارجی و اجرای آن، عمدتاً در حوزه اختیارات رهبری، قوه مجریه و قوه مقننه قرار گرفته است. در این چارچوب، محمدی به هفت مرجع مختلف در ساختار قانونی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی اشاره می‌کند که به ترتیب عبارتند از مقام رهبری و یا ولایت امر که عالی‌ترین مقام در نظام جمهوری اسلامی است، رئیس جمهور، هیأت دولت، مجلس شورای اسلامی، شورای عالی امنیت ملی، شورای نگهبان و وزارت امور خارجه. (۱۳)

به نظر وی، رهبری، به طرق مختلف و بر اساس اختیاراتی که به عنوان ولایت مطلقه فقیه دارد و در هر جا و در هر مورد که لازم تشخیص داده شود، اعمال می‌گردد، می‌تواند در زمینه‌های گوناگون، از جمله سیاست خارجی اتخاذ تصمیم نمایند و این تصمیمات که محدودیتی از نظر قانونی ندارند، لازم‌الاجرا و لازم‌الاتباع می‌باشد. علاوه بر این، بر اساس اختیاراتی که قانون اساسی، منحصرأ به ایشان تفویض کرده، بخش مهمی از تصمیمات سیاست خارجی، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بر عهده رهبری است که بر اساس اصل یکصد و ده اصلاحی عبارتند از تعیین سیاست‌های کلی نظام پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام و نظارت بر حسن اجرای آنها، اختیار اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورای عالی امنیت ملی، نصب دو نماینده در شورای عالی امنیت ملی (با این ملاحظه که این شورا مسایل مهم مربوط به سیاست خارجی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد) و اختیار تأیید یا عدم تأیید مصوبات شورای عالی امنیت ملی.

رئیس جمهور نیز که پس از رهبری، عالی‌ترین مقام رسمی کشور است، به واسطه تعیین وزرا از جمله وزیر امور خارجه (اصول ۱۲۴ و ۱۳۳ قانون اساسی) که مجریان اصلی سیاست خارجی هستند، امضای عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها، موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای دولت ایران با سایر دولت‌ها و همچنین، امضای پیمان‌های مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی پس از تصویب مجلس (اصل ۱۲۵) و انتخاب سفرای جمهوری اسلامی و امضای استوارنامه‌های ایشان و پذیرفتن استوارنامه سفیران کشورهای دیگر (اصل ۱۲۸)، نقش مهمی در ساختار تصمیم‌گیری و اجرایی سیاست خارجی بر عهده دارد.

در خصوص هیأت دولت نیز محمدی معتقد است این هیأت می‌تواند از طریق برنامه پیشنهادی‌اش در آغاز فعالیت خود به مجلس، اعمال سیاست‌های صادراتی و وارداتی خاص، به ویژه در زمینه فروش نفت و واردات کالاهای اساسی، وضع و تصویب آئین‌نامه‌ها به منظور اجرای قوانین و تنظیم سازمان‌های اداری و همچنین، اختیار برقراری یا قطع روابط دیپلماتیک و کاهش یا گسترش روابط با سایر دولت‌ها، نقش مهمی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، ایفا نموده و جهت و شکل سیاست خارجی را مشخص کند.

مجلس شورای اسلامی نیز که عالی‌ترین مقام قانون‌گذاری رسمی می‌باشد، در عموم مسایل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند و از این‌رو، در تنظیم سیاست خارجی نیز به دو طریق مستقیم و غیرمستقیم دخالت می‌کند.

منظور از دخالت مستقیم، اختیاراتی است که قانون اساسی صراحتاً در رابطه با سیاست خارجی به مجلس شورای اسلامی تفویض کرده است از جمله اصول ۷۷، ۷۸، ۱۳۹، ۸۰ و ۸۲ که شامل اختیار تصویب کلیه عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، تصویب هرگونه تغییر جزئی در خطوط مرزی با توجه به شرایط مندرج در قانون اساسی، تصویب ارجاع به داوری و هرگونه صلح دعاوی راجع به اموال عمومی دولتی که طرف دعوا خارجی باشد، تصویب دریافت و اعطای هر نوع وام یا کمک‌های بلاعوض خارجی و همچنین، تصویب استخدام کارشناسان خارجی در مسایل غیرنظامی، می‌شود. دخالت غیرمستقیم نیز شامل اختیارات کلی است که در زمینه قانون‌گذاری به مجلس شورای اسلامی داده شده و می‌تواند در تدوین و جهت‌گیری سیاست خارجی نقش فعال و مؤثری داشته باشد و آن را کنترل و هدایت کند. این اختیارات عمدتاً ذیل اصول ۵۲، ۸۸، ۸۹، ۷۴ و ۷۵ قانون اساسی مطرح شده‌اند و عبارتند از کاهش یا افزایش و تصویب یا رد بودجه سالیانه دولت، طرح سؤال و استیضاح و دادن رأی اعتماد یا عدم اعتماد به وزرا در رابطه با مسایل کشور از جمله مسایل مربوط به سیاست خارجی و تصویب طرح‌های قانونی ارائه‌شده توسط نمایندگان مجلس.

شورای عالی امنیت ملی نیز مطابق اصل یکصد و هفتاد و ششم قانون اساسی، به ریاست رئیس‌جمهور، به منظور تأمین منافع ملی و پاسداری از انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور، با وظایف زیر تشکیل شده است:

۱. تعیین سیاست‌های دفاعی - امنیتی کشور در محدوده سیاست‌های کلی تعیین شده از سوی مقام رهبری.

۲. هم‌آهنگ نمودن فعالیت‌های سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ارتباط با تدابیر کلی دفاعی - امنیتی.

۳. بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی کشور برای مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی. مطابق نظر محمدی، «با توجه به حدود وظایف و اختیارات فوق... می‌توان گفت شورای عالی امنیت ملی، به عبارتی، شورای عالی سیاست‌گذاری خارجی کشور هم می‌باشد.» (۱۴) شورای نگهبان نیز با اختیاراتی که اصول ۹۴ و ۹۶ قانون اساسی در تأیید نهایی مصوبات مجلس شورای اسلامی به آن داده، مسئولیت تطبیق قوانین مصوبه مجلس را با قانون اساسی و سرعت مقدس اسلام دارد و می‌تواند در کنترل سیاست خارجی، به ویژه در جلوگیری از انحراف از اهداف تعیین شده در قانون اساسی، نقش مهمی را بازی کند.

در نهایت، محمدی در خصوص وزارت امور خارجه معتقد است نه در قانون اساسی و نه در قوانین و آئین‌نامه‌های مصوبه مجلس شورای اسلامی، از وزارت امور خارجه، به عنوان مرجع تصمیم‌گیری و حتی اجرایی سیاست خارجی ذکری نشده و اغلب، این تصور در اذهان خطوط می‌کند که مجری سیاست خارجی، وزارت امور خارجه است، در حالی که با توجه به اهرم‌های اعمال قدرت و اختیارات و مسئولیت‌هایی که هر یک از نهادها و وزارتخانه‌ها با توجه به نوع مسئولیت خود دارند، به سهم خود، در اجرای سیاست خارجی، دخالت می‌کنند. برای مثال، وزارت بازرگانی در مبادلات تجاری، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح در خریدهای تسلیحاتی و وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی و وزارت فرهنگ و آموزش عالی، در مسایل فرهنگی و دانشگاهی در ارتباط با خارج از کشور، دارای اختیارات و مسئولیت‌هایی هستند.

به نظر محمدی، آنچه در حوزه مسئولیت وزارت امور خارجه قرار دارد و این مسئولیت دارای اهمیت زیادی است، کنترل، نظارت، ایجاد ارتباط و تأمین نمایندگی‌ها و همچنین، تهیه و جمع‌آوری اطلاعات برای تصمیم‌گیران و مجریان سیاست خارجی می‌باشد. نقش اصلی وزارت خارجه در این است که مراقبت کند اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی در چارچوب اصول قانون اساسی و مصوبات مجلس شورای اسلامی و هیأت دولت، به نحو احسن توسط سازمان‌های مختلف به اجرا درآید.

با بررسی ساختار ترسیم‌شده از سوی منوچهر محمدی، می‌توان دریافت عمده ضعف این ساختار، عدم تعیین نحوه ارتباط مشخص میان این مراجع هفت‌گانه و در واقع، عدم بهره‌گیری از مدل سیستمی در تبیین این ساختار است. به بیان دیگر، مشخص نیست ستانده‌ها به عنوان تصمیمات در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، چگونه از داده‌ها منتج می‌شوند و هر کدام از این مراجع هفت‌گانه، در کجای روند تبدیل داده به ستانده، یعنی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستند. برای مثال، ایشان در خصوص مجلس شورای اسلامی، عنوان می‌کند که این نهاد، تصمیم‌گیرنده اصلی در مسایل مربوط به سیاست خارجی است. (۱۵) این بیان، این تصور را متبادر می‌کند که ایشان ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی را پارلمان‌محور می‌دانند؛ در حالی که ترتیب طرح مراجع هفت‌گانه پیش‌گفته و تبیین نقش مقام رهبری در طرح ایشان، نشان می‌دهد ساختار و روند مذکور، در واقع، تحت لوای مرجع فائقه حاکمیت، یعنی رهبری جمهوری اسلامی شکل می‌گیرد و بوروکراسی در این زمینه، نه پارلمان‌محور که رهبری‌محور است و البته، این برداشتی است که با ساختار حقوقی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، مطابق است. در واقع، مشخص نیست اگر چنانچه مجلس شورای اسلامی، تصمیم‌گیرنده اصلی در این حوزه می‌باشد، چرا در طرح ایشان به عنوان مرجع چهارم مورد بررسی قرار گرفته است؟ از سوی دیگر، نسبت میان مصوبات مجلس شورای اسلامی، شورای عالی امنیت ملی و مجمع تشخیص مصلحت نظام، در طرح ایشان مشخص نشده و معلوم نیست اگر هریک از این مصوبات با دیگری مغایرت داشته باشد، کدامیک می‌بایست مبنای عمل و تصمیم قرار گیرد و یا در واقع، حوزه اختصاصی هریک از این مراجع برای تنظیم مصوبات، کدام است؟ به نظر

می‌رسد، این همان معضلی است که مانع ارائه مدلی نظام‌مند از ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی از سوی ایشان شده است.

یکی دیگر از متون آموزشی در این چارچوب، کتاب *درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران* است که از سوی بیژن ایزدی (۱۳۳۰)، به نگارش درآمده است. ایشان نیز از منظر رویکرد رسمی به تحلیل ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد و در عین حال، به جای واژه ساختار، از عنوان «منابع رسمی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» استفاده می‌کند. این بدان معناست که ایزدی از الزامات عنوان «ساختار» آگاه است و نمی‌خواهد مدلی نظام‌مند در این خصوص ارائه کند. به نظر وی، مراجع رسمی و محق به اظهار نظر و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، عبارتند از قانون اساسی، مقام رهبری (شورای تشخیص مصلحت - مجلس خبرگان)، مجلس شورای اسلامی (شورای نگهبان)، دولت به معنای قوه مجریه (هیأت دولت، ریاست جمهوری، شورای عالی امنیت ملی) و وزارت امور خارجه. (۱۶)

در این خصوص، به نظر می‌رسد ایزدی دسته‌بندی کلی‌تری از محمدی ارائه داده، اما در طرح وی نیز نکات ابهام فراوانی به چشم می‌خورد. مهمترین نکته، نبود دلیل منطقی برای تلقی قانون اساسی به مثابه مرجع تصمیم‌گیر در حوزه سیاست خارجی است. وی در این خصوص می‌نویسد:

«علت تقدم قانون اساسی بر مقام رهبر در تقسیم‌بندی منابع تصمیم‌گیری در سیاست خارجی این است که در واقع، این تقسیم‌بندی، مستنبط از قانون اساسی است و این قانون است که حیطه حقوق و اقتدار و محدودیت‌ها و مسئولیت‌های مقام رهبری را مشخص می‌کند.» (۱۷)

این توجیه فاقد منطق مشخص برای تصمیم‌گیردانستن قانون اساسی است؛ همچنانکه می‌توان این توجیه را در خصوص دیگر مراجع ذکر شده در طرح ایشان نیز به کاربرد و منحصر به مقام رهبری نیست. در واقع، به نظر می‌رسد قانون اساسی بیشتر منبع مشروعیت‌بخش و نظام‌ساز تصمیم‌گیری در حوزه سیاست‌های گوناگون از جمله سیاست خارجی است و نه مرجع رسمی تصمیم‌گیری. ابهام دیگر در طرح ایشان، به جایگاه شورای عالی امنیت ملی و

وزارت امور خارجه بازمی‌گردد. ایشان از یک سو، شورای عالی امنیت ملی را به حسب اینکه رئیس جمهور، ریاست آن را بر عهده دارد، در ذیل قوه مجریه قرار داده است و از سوی دیگر، می‌نویسد:

«با عنایت به اینکه در شورای امنیت ملی، تأیید رهبری و رئیس جمهور و رؤسای قوای سه‌گانه و دیگر ارگانهای مؤثر مملکتی جمع است، بنابراین، این شورا به مثابه کل حکومت عمل می‌کند و همه اقتدارهای مملکتی را در خود دارد.» (۱۸)

در این خصوص، به نظر می‌رسد تلقی دوم ایشان، به چارچوب حقوقی ساختار قدرت در جمهوری اسلامی نزدیکتر است و در این صورت، می‌بایست شورای عالی امنیت ملی را نیز در ذیل مرجع رهبری طرح کرد نه قوه مجریه. از سوی دیگر، ایشان وزارت امور خارجه را نیز به مثابه مرجع پنجم و مستقل از قوه مجریه طرح کرده است که باز هم فاقد دلیل مشخص می‌باشد.

در عین حال، طرح ایشان واجد برخی نکات برجسته و ممتاز نسبت به نحوه تدریس دکتر محمدی می‌باشد. نکته نخست در ارتباط با مجموعه رهبری است. ایشان به درستی بر نقش مجلس خبرگان در این مجموعه و در ارتباط با تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی تأکید کرده است. به نظر ایشان، مجلس خبرگان وظیفه خطیر انتخاب رهبر را بر عهده دارد و از این‌رو، نظر و مشرب آن به صورت غیرمستقیم در خط‌مشی‌گذاری خارجی مؤثر است. (۱۹)

نکته دوم آن است که ایزدی برخلاف محمدی، شورای عالی امنیت ملی را شورای عالی سیاست‌گذاری خارجی نمی‌داند و معتقد است: «فقط بخشی از وظایف این شورا در ارتباط با سیاست خارجی است و بخش عمده‌ای از وظایف و تکالیف آن به مسائل داخلی و امنیت داخلی اختصاص دارد.» (۲۰)

نکته سوم نیز به جایگاه وزارت امور خارجه بازمی‌گردد. به نظر ایزدی، وزارت امور خارجه را نمی‌توان صرفاً مجری دانست، بلکه وجوه خط‌گذارانه و تصمیم‌گیری‌هایی نیز در خلال فعالیت آن دیده می‌شود. دلایل ایزدی در این خصوص عبارتند از:

یک. عضویت وزیر امور خارجه در کابینه و در نتیجه، سهیم‌بودن وی در سیاست‌گذاری خارجی.

دو. تام‌الاختیاربودن سفرا از سوی رئیس جمهور که باعث می‌شود اقتدار سفرا بیش از مجری ساده تصمیمات باشد.

سه. جمع‌آوری خبر و تحلیل و نظر کارشناسی از سوی وزارت امور خارجه موجب سهیم شدن آن در فرایند تصمیم‌گیری می‌شود (تولید داده‌ها).

چهار. در عمل، بسیاری از تصمیمات فوری و ضروری با توجه به خط مشی کلی سیاست خارجی کشور توسط وزارت امور خارجه یا سفیرانش در خارج از کشور اخذ می‌گردد. (۲۱) مهمترین متن پژوهشی در این زمینه، مقاله عباس ملکی (۱۳۳۶) با عنوان «فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران» است. مقاله مذکور نیز رویکردی حقوقی - سازمانی دارد و از منظر رسمی به تحلیل ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی پرداخته است. ملکی علاوه بر موارد مذکور در متون پیش‌گفته، به نقش قوه قضائیه در روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی نیز اشاره می‌کند. به نظر وی، هرچند قوه قضائیه به طور مستقیم در تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران دخیل نیست، اما در دو بخش حضور این قوه پررنگ می‌شود. اول موارد مربوط به تحولات قضایی کشور و الزام وزارت امور خارجه به پاسخ‌گویی در برابر نهادهای حقوق بشری مانند کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و یا کمیته حقوق بشر مستقر در ژنو و دوم، به واسطه داشتن دو بازوی نظارتی یعنی دیوان عدالت اداری و سازمان بازرسی کل کشور که بر فعالیت‌های وزارت امور خارجه نیز نظارت می‌کنند. (۲۲) ملکی نیز همچون ایزدی، معتقد است وزارت امور خارجه به دو دلیل از صرف اجرا فراتر می‌رود. اول آنکه در اکثر مراجع تصمیم‌گیر همچون شورای عالی امنیت ملی و هیأت دولت، وزیر امور خارجه، عضویت دارد و در مراجع دیگر نیز مانند مجلس شورای اسلامی یا مجمع تشخیص مصلحت نظام، مسائل مربوط به سیاست خارجی با حضور نماینده‌ای از وزارت امور خارجه بحث و بررسی می‌گردد.

دوم آنکه، برخی اوقات، حادثه پیش‌آمده، به قدری سریع و غیرمترقبه است که نمایندگی‌ها و مرکز وزارت خارجه نمی‌توانند منتظر گردش کار در فضای بوروکراتیک تصمیم‌گیری

سیاست خارجی باشند. در این گونه اوقات، وزیر امور خارجه، رأساً تصمیم گرفته و سپس مراتب را به مقامات دیگر گزارش می‌دهد. (۲۳)

در عین حال، مهمترین مزیت مقاله ملکی، ترسیم نموداری از ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی است. در این نمودار، ملکی روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی را از مرحله ورود داده‌ها و اطلاعات تا اخذ تصمیم و مرحله اجرایی شدن آن، مشخص کرده است. نمودار نشان می‌دهد نهادهای متنوع و بسیاری اعم از نهادهای آکادمیک، مطبوعاتی، امنیتی، نظامی، اطلاعاتی، سفارتخانه‌ها، اتاق‌های فکر و نهادهای مشورتی، قانون‌گذار و اجرایی، در این فرایند دخیلند. ضعف عمده مقاله ملکی عدم تبیین و تشریح این نمودار است. نکته مبهم اصلی در نمودار مذکور به روند ابلاغ تصمیم و اجرایی شدن آن بازمی‌گردد. در واقع، مطابق نمودار، دو نهاد اصلی تصمیم‌گیری وجود دارند که تصمیمات را ابلاغ می‌کنند و تصمیمی به آنها ابلاغ نمی‌شود. این دو عبارتند از رهبری معظم جمهوری اسلامی ایران^۱ و مجلس شورای اسلامی^۲. رهبری، تصمیمات را به ستاد کل نیروهای مسلح، رئیس جمهوری و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ابلاغ می‌کند و مجلس نیز به رئیس جمهوری اسلامی ایران. رئیس جمهوری نیز تصمیمات اعلام شده را به وزارتخانه‌های دفاع، اطلاعات و امور خارجه، ابلاغ می‌کند. همچنانکه، ستاد کل نیروهای مسلح، این تصمیمات را به ستاد فرماندهی ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ابلاغ می‌نماید و وزیر امور خارجه نیز به ادارات کل وزارت متبوعه و آنها نیز به سفارتخانه‌ها ابلاغ می‌کنند. مطابق این نمودار، می‌بایست هسته اصلی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی را دو مرکزی دانست. به بیان دیگر، نسبت و رابطه میان تصمیمات گرفته شده و ابلاغ شده از سوی رهبری و پارلمان، در این نمودار مشخص نیست. به خصوص که هیچ خطی نیز میان شورای نگهبان و رهبری در این نمودار ترسیم نشده است. این در حالی است که به لحاظ قانونی، رهبری می‌تواند، به طور غیر مستقیم، از طریق شورای نگهبان، مصوبات مجلس شورای اسلامی را وتو نماید.

1 . I.R. Supreme Leader

2 . Parliament

متن پژوهشی دیگر در این خصوص، کتاب *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، نوشته علیرضا ازغندی، استاد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی است که در تحلیل ساختار رسمی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، صرفاً به تشکیلات دیپلماسی، به مثابه ساختار خرد سیاست‌گذاری و اجرایی توجه دارد. (۲۴) پژوهش وی، عمدتاً رویکردی انتقادی دارد. وی در نقد خود به قوانین مصوب در خصوص وزارت امور خارجه استناد می‌کند. از جمله مهمترین آنها، قانون مقررات استخدامی وزارت امور خارجه مصوب ۲۸ فروردین ماه ۱۳۶۴ مجلس شورای اسلامی است. به موجب این قانون، وظایف وزارت امور خارجه به پنج بخش مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مطبوعاتی و کنسولی تقسیم می‌شود. همچنین، در برنامه سوم توسعه، تأکید شده که وزارت امور خارجه تنها سازمانی است که بر کلیه روابط خارجی نظارت خواهد داشت و سایر دستگاهها و واحدهایی که به نحوی در خارج از کشور فعالیت دارند و یا فعالیت و اقدامات آنان در روابط خارجی اثرگذار است، ملزم به اجرای سیاست‌های ابلاغی توسط وزارت امور خارجه هستند. به نظر ازغندی، این شأن و جایگاه قانونی وزارت امور خارجه، در عمل، به واسطه عوامل مختلفی همچون تعدد مراکز و سازمان‌های تصمیم‌گیری و سیاست‌های متفاوت و متناقض ارگان‌های مختلف در ارتباط با سیاست خارجی و همچنین، اقدام مستقیم نهادهای مختلف دولتی و غیردولتی به مذاکره با شخصیت‌ها و مراکز سیاسی کشورهای خارجی، کارکرد عقلایی وزارت امور خارجه در روابط خارجی را مورد تردید قرار داده و ادامه آن، نه فقط موجب کندی اجرای سیاست‌های اتخاذشده خواهد شد، بلکه می‌تواند در خنثی کردن تلاش‌های وزارت امور خارجه، شخص وزیر و کارمندان عالی‌رتبه نقش بازی کند. (۲۵)

برای مثال، ازغندی به تقسیم سیاست‌های فرهنگی، نظامی و تجاری خارج از کشور اشاره می‌کند که تنها در قلمرو حوزه مسئولیت وزارت امور خارجه نیستند. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی که قانوناً به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی وابسته است، فعالیت‌های فرهنگی خارج از کشور را به عهده دارد. دفتر تبلیغات اسلامی نیز در این زمینه، با این سازمان همکاری می‌کند. رایزن‌های نظامی را سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تعیین می‌نماید. مقوله اصلی تجارت خارجی نیز نامشخص است و در این مورد، سازمان‌ها و مؤسسات دولتی و

غیردولتی فعال هستند. در جمع‌بندی این ارزیابی، ازغندی معتقد است این ناهماهنگی‌ها، دخالت‌ها و اقدامات موازی و بعضاً متضاد در عرصه سیاست خارجی، تهدیدکننده امنیت کشور بوده و در عین حال، هزینه‌های وزارت امور خارجه را به طرز بی‌سابقه‌ای افزایش داده است. (۲۶)

در چارچوب این رویکرد انتقادی، محمدرضا تاجیک (۱۳۳۷)، در اثر پژوهشی خود با عنوان *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟*، به تحلیل و نقد ساختار بوروکراتیک تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. تحلیل وی به صورت گزاره‌های منطقی و در قالب سه گزاره مقدماتی و یک گزاره منتج ارائه شده است. گزاره‌های مقدماتی، سه مفروض نظری هستند. مفروض نظری نخست به نقل از جان لاول، مدعی است وظیفه اصلی سیاست خارجی، سازگاری و انطباق تعمدی با محیط جهانی متحول است. مفروض دوم نیز به نقل از جوزف فرانکل، بر آن است که رفتار سیاسی خارجی حکومت‌ها هنگامی انطباقی است که چنان از عهده تحولات محیط خارجی برآمده یا آنها را دامن زنند که به حفظ ساختارهای اساسی جامعه در چارچوبی مقبول کمک کند. به عکس، رفتار غیرانطباقی به تحولاتی در ساختارهای اساسی کمک می‌کند که در چارچوب مقبول سایرین است. مفروض آخر نیز عبارت از این گزاره است که هرگونه انطباق تعمدی با محیط جهانی متحول، نیازمند انطباق و هم‌پوشانی ساختارها و کارکردهای درونی (ملی) است.

با مفروض گرفتن این گزاره‌ها، تاجیک نتیجه می‌گیرد: «ضعف استعداد انطباق برون‌ی ایران و قرارگرفتن آن در محیط مقبول سایرین، عمدتاً ریشه در ضعف انطباق درونی دارد». (۲۷)

به نظر وی:

«در ایران امروز، شکل‌گیری «ساختارهای شخصی» متعدد و متنوع، منجر به تکثر مراکز قدرت موازی، غیرمسئول و ناکارآمد شده که اغلب در حال رقابت، کشمکش و تعارض با یکدیگر هستند. در همین شرایط، با ساختار بوروکراتیکی مواجه هستیم که تناسب و رابطه سازواری میان اجزای آن دیده نمی‌شود و در عین متورم‌بودن، در عمل، از کارایی لازم برخوردار نیست». (۲۸)

در این خصوص، به نظر می‌رسد ضعف استدلال تاجیک به مفروض گرفتن خواست جمهوری اسلامی برای انطباق با محیط متحول بین‌المللی بازمی‌گردد. این در حالی است که در بسیاری موارد یا مقاطع زمانی، عدم انطباق نوعی انتخاب از سوی جمهوری اسلامی و سیاست خارجی آن بوده نه گزینه تحمیلی به آن به دلیل معضلات ساختاری. در واقع، جمهوری اسلامی در بیشتر مقاطع زمانی، در تصمیمات سرنوشت‌ساز و فیصله‌بخش، بجز برخی استثناها، در پی انطباق محیط خارجی با خواست و اراده خود بوده، نه عکس آن. این نکته‌ای است که در رویکرد انتقادی تاجیک به سیاست خارجی جمهوری اسلامی، مغفول مانده است.

سیدجلال‌الدین دهقانی فیروزآبادی، در مقاله خود با عنوان «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: روندها و بازتاب‌ها» و در چارچوب رویکرد انتقادی به ساختار رسمی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، همچون دیگران، بر ساختارهای متعدد تصمیم‌گیری در ایران تأکید می‌کند. به نظر وی:

«علاوه بر شکل‌گیری ساختارهای موازی با ساختار تصمیم‌گیری رسمی در قانون اساسی و ظهور بازیگران فراساختاری که با خودمختاری و بدون هماهنگی با ساختار رسمی در فرایند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری مداخله می‌کنند، در درون ساختار رسمی نیز ساختارهای فرعی خودمختار و ناهماهنگی تکوین یافته‌اند که به ایجاد مراکز تصمیم‌گیری موازی و متعارض انجامیده است.» (۲۹)

علاوه بر این، دهقانی در رویکرد آسیب‌شناسانه خود به سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به نهادینه‌نبودن سیاست خارجی ایران در ساختارها و نهادهای بوروکراتیک و کارگزاری‌ها و سازمان‌های تخصصی اشاره می‌کند. به نظر وی، نهادینه‌نشدن سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری سیاست خارجی در قالب ساختارهای نظام‌مند، موجب شده سیاست خارجی تحت تأثیر افراد و ویژگی‌های آنان، ماهیتی فردی و شخصی پیدا کند. شخصی‌شدن سیاست خارجی نیز تداوم و استمرار در آن را کاهش داده و آن را دچار تغییر و تحولات زودگذر و نوسانات شدید می‌سازد. البته، دهقانی تصریح می‌کند منظور وی آن نیست که افراد و تصمیم‌گیرندگان نباید هیچ نقش و تأثیری در سیاست خارجی داشته باشند، بلکه نکته اساسی

این است که در فرایند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری خارجی باید تعادل و توازن بین متغیرهای وابسته به نقش و بوروکراسی از یک طرف و متغیر فردی از طرف دیگر، ایجاد و حفظ شود. به نظر دکتر دهقانی، به نظر می‌رسد این توازن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به نفع اشخاص به هم خورده است، به گونه‌ای که سیاست خارجی تابعی از ویژگی‌ها و ذهنیت‌های شخصی تصمیم‌گیرندگان شده است. بر این اساس، «می‌توان ادعا کرد حتی گفتمان‌های سیاست خارجی ایران نیز بیشتر شخص‌محور است تا ساختارمدار» (۳۰)

در تداوم رویکرد آسیب‌شناسانه، محمدجواد اردشیر لاریجانی در اثر آموزشی خود با عنوان **درس‌های سیاست خارجی**، به بررسی «علل ضعف دستگاه سیاست خارجی» یا وزارت امور خارجه می‌پردازد. (۳۱) وی در سطح کلان وزارت‌خانه، عوامل اصلی این ضعف را نبود فهم درست از مسئولیت‌ها و وظایف دستگاه دیپلماسی و رابطه این دستگاه با سایر اجزاء حکومت، به ویژه رهبری نظام می‌داند.

در سطح خرد نیز لاریجانی معتقد است تورم نیرو در دستگاه دیپلماسی، عدم به کارگیری نیروها به تناسب لیاقت و توان کاری و محل مناسب و همچنین، عدم وجود رابطه کاری درست بین نیروها در درون دستگاه، سه عامل اصلی این ضعف هستند. وی در ادامه ارزیابی خود تأکید می‌کند «دانشکده وزارت امور خارجه، مانند سایر دانشکده‌های وابسته به وزارتخانه‌ها نهادی زاید، بلکه مضر است. در حالی که دانشگاه‌های متعدد کشور، دانشکده‌های علوم سیاسی دارند، معنی ندارد یک واحد محدود و وابسته به یک وزارتخانه درست کنیم» (۳۲)

در مجموع، به نظر می‌رسد فرضیه اصلی رویکرد انتقادی به ساختار رسمی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، این است که نبود تبیین شفاف و فارغ از تناقض از این ساختار، به آشفتگی درونی آن بازمی‌گردد. چنانچه این ادعا را بپذیریم، آنگاه می‌بایست به این نقیصه در مطالعات مذکور اشاره کنیم که در هیچ‌یک از این متون، به طور مشخص و جزئی، به تناقضات موجود در ساختار رسمی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی اشاره نشده و برای مثال، مشخص نیست آیا امکان دارد در شرایطی، خروجی‌های مجلس شورای اسلامی، شورای عالی امنیت ملی، هیأت وزیران و مجمع تشخیص مصلحت نظام، در تناقض با

یکدیگر قرار گیرند؟ و اگر چنین است، پیشنهادات آنها برای رفع این تناقضات با توجه به ساختار سیاسی جمهوری اسلامی و ماهیت آن چیست؟ به بیان دیگر، احکام کلی در خصوص وجود تناقض، تعدد، موازی‌کاری و خشتی‌سازی در این ساختار، در متون یادشده، فاقد دلیل و مصداق بوده‌اند، هرچند عاری از حقیقت نیستند.

ب. رویکرد سیاسی - جامعه‌شناختی (غیررسمی)

رویکرد غیررسمی در تحلیل ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بر این مفروضه استوار است که متغیر تأثیرگذار در این روند، ساختار اجتماعی جامعه ایرانی به طور کلی و یا خاستگاه و پایگاه اجتماعی تصمیم‌گیران جمهوری اسلامی در این عرصه می‌باشد و این متغیری است که ساختار رسمی را در این حوزه تحت تأثیر قرار می‌دهد و به آن جایگاه و سهمی فرعی می‌بخشد. به این معنا، رابطه ساختار اجتماعی و سیاست خارجی را می‌توان از دو بعد مورد بررسی قرار داد. یکی تأثیر ساختار کلی یا وضعیت تأثیر جامعه مدنی بر سیاست خارجی و دیگری تأثیر بخش‌های مختلف یا ترکیب نیروهای اجتماعی بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی. از بعد اول، سیاست داخلی و خارجی هر کشور، بازتابی از نمای فیزیکی و وضعیت کلی جامعه قلمداد می‌شود که در آن، عواملی همانند سنت و مدرنیته، میزان توسعه جامعه مدنی، همگونی یا ناهمگونی و هویت یا بحران هویت دخالت دارند، اما از بعد دوم، هم‌مونی یک طبقه یا ترکیبی از چند طبقه اجتماعی یا گروه‌هایی که قادر شده‌اند هدایت عمومی جامعه را در دست خود گیرند، مورد توجه قرار دارند. (۳۳) رویکرد نخست به تحلیل ساختار اجتماعی جامعه ایرانی و تأثیر آن بر سیاست خارجی اشاره دارد و رویکرد دوم، به تحلیل جامعه‌شناختی هیأت حاکمه در ایران می‌پردازد.

در چارچوب رویکرد دوم، محمود سریع‌القلم، در اثر پژوهشی خود با عنوان *ایران و جهانی‌شدن؛ چالشها و راه‌حلهای*، به تأثیر خاستگاه‌های اجتماعی و تجربیات تاریخی تصمیم‌گیران جمهوری اسلامی بر نحوه مواجهه آن با پدیده جهانی‌شدن به عنوان مهمترین چالش کنونی سیاست خارجی ایران می‌پردازد. به نظر سریع‌القلم، در فرایندهای جهانی‌شدن، اصل بر اقتصاد است و بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها در مسائل اقتصادی متمرکز می‌شود. از سوی

دیگر، اگر کشور میان‌پایه و در حال توسعه‌ای تصمیم گرفت در این فرایند وارد شود، باید به دنبال استقلال اقتصادی نباشد، بلکه اقتصاد خود را در معرض تار و پود اقتصاد جهانی، به خصوص غرب قرار دهد. افزون بر این، نزدیک به ۷۰ درصد اقتصاد جهانی و سرمایه‌گذاری خارجی و تولید، در میان کشورهای صنعتی است. (۳۴)

این در حالی است که به اعتقاد سریع‌القلم، جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گاه پدیده اقتصادی نبوده و از این‌رو، امکان حضور در اقتصاد جهانی را نیافته است. به نظر وی:

«اینکه جمهوری اسلامی ایران یک پدیده اقتصادی نبوده، نه تنها با خاستگاه ایدئولوژیک آن تطابق دارد، بلکه با پایگاه طبقاتی رجال سیاسی و نخبگان سیاسی و ابزاری آن نیز سنخیت دارد. رجال جمهوری اسلامی از بومی‌ترین و محلی‌ترین اقشار اجتماعی ایران بوده‌اند. اشراف، سرمایه‌داران، صاحبان صنایع، بانکداران، مالکین بزرگ و زمین‌داران، جزء رجال سیاسی اوائل انقلاب اسلامی ایران نبودند. به تعبیر متخصصین اقتصاد سیاسی، رجال ایران بین‌الملل‌گرا^۱ نبودند و به جز آیت‌الله بهشتی و تا اندازه‌ای آیت‌الله رفسنجانی و حجت‌الاسلام‌والمسلمین خاتمی، عموم رجال سیاسی پس از انقلاب ایران، اطلاعات و بینش گسترده‌ای از جهان و مسائل آن نداشتند.» (۳۵)

به موازات این واقعیت مهم جامعه‌شناختی در مورد رجال پس از انقلاب، سریع‌القلم، طرح این نکته را حائز اهمیت می‌داند که پیروزی انقلاب ایران نتیجه مبارزات سیاسی یک دوره یک و نیم قرنی بود که ماهیت کانونی آن ضدخارجی و ضدغربی تعریف می‌شد و به طبع، نمی‌توان از مدیران انقلاب که با انگلستان، روسیه، آمریکا و حکومت تمام‌غربی شاه مبارزه کرده بودند، انتظار داشت بین‌الملل‌گرا باشند. (۳۶)

اهمیت طرح این موضوع از این زاویه است که به اعتقاد سریع‌القلم، ورود در فرایند جهانی شدن، نیازمند نخبگان سیاسی بین‌الملل‌گراست و پذیرفتن جهانی‌شدن یعنی نگاه بین‌المللی به مسائل داخلی، با ماهیت طبقاتی رجال پس از انقلاب که توان و قدرت و اقتدار و ماهیت خود را به شدت بومی تعریف می‌کنند، در تضاد است. از این‌روست که سریع‌القلم در نتیجه‌گیری

پژوهش خود تأکید می‌کند «جایگاه جامعه روحانیت و بازتعریف احتمالی این تشکل مهم مذهبی و سیاسی در کشور، در جهت‌گیری‌های اقتصادی، سیاست داخلی و سیاست خارجی بسیار تعیین‌کننده خواهد بود.» (۳۷)

احمد نقیب‌زاده نیز در پژوهش خود برای دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، با عنوان **تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، بر نقش نهاد روحانیت تأکید کرده است. مفروضه پژوهش وی، نقش تأثیرگذار فرهنگ ملی بر سیاست‌گذاری و اصول سیاست خارجی ایران است. در این چارچوب، وی معتقد است یکی از راه‌های تأثیرگذاری فرهنگ ملی، تأثیری است که نهادهای فرهنگی در امر سیاست‌گذاری و جهت‌گیری سیاست خارجی بر جای می‌گذارند. (۳۸) نقیب‌زاده، نهادهای فرهنگی ایران را به دو دسته مذهبی و غیرمذهبی تقسیم می‌کند و مهمترین نهاد مذهبی را به طور عام و گسترده، روحانیت شیعه می‌داند. مطابق تحلیل وی، در عصر جمهوری اسلامی، روحانیت به سازمان‌های متعدد رسمی و غیررسمی مجهز شد. جامعه مدرسین حوزه علمیه، جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز، سازمان تبلیغات اسلامی و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، هریک، از قدرت و اعمال نفوذ خاصی برخوردارند. این قشر، به لحاظ ماهیت اجتماعی و هویتی خود، عمدتاً به حراست از فرهنگ دینی در سیاست خارجی پرداخته است. برای مثال، جانبداری طلاب و روحانیون از تأکید مجدد بر فتوای امام خمینی در مورد سلمان رشدی، به احتیاط بیشتر وزارت امور خارجه در این قضیه انجامیده است. همچنین، تأکید روحانیون بر انجام شعائر مذهبی از سوی دیپلمات‌ها یا گرایش بیشتر به جانب کشورهای اسلامی، از نتایج حضور آنها در حوزه روابط خارجی است. تأثیرگذاری سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی نیز عمدتاً از طریق وابسته‌های فرهنگی در سفارتخانه‌هاست. تریبون‌های نماز جمعه نیز بیشترین تأثیر را بر افکار عمومی بر جای می‌گذارند و از طریق نطق‌ها و گاه تهییج احساسات مردم، بر جهت‌گیری‌های روابط خارجی ایران مؤثرند. (۳۹)

در خصوص نهادهای فرهنگی غیرمذهبی نیز نقیب‌زاده از دانشگاه‌ها، مطبوعات و انجمن‌های صنفی - فرهنگی مثل انجمن نویسندگان نام می‌برد. به نظر وی، تأثیرگذاری این نهادها بسیار نامرئی و غیررسمی است، اما کم‌اهمیت نیست. برای مثال، دانشگاه‌ها سعی داشته

و دارند از طریق نوشته‌ها، کتابها و میزگردها، نظر مسئولین سیاست خارجی کشور را به اهمیت منافع ملی، حوزه‌های نفوذ فرهنگی، تأثیر زبان فارسی در آسیای مرکزی و منطقه قفقاز و مسائلی از این نوع جلب کنند. (۴۰) در نهایت، نقیب‌زاده بیشترین نقص سیاست خارجی ایران را متوجه نحوه انتخاب کارگزاران فرهنگی مؤثر بر روابط خارجی می‌داند. به اعتقاد وی، در همه کشورهای جهان، سیاستمداران از میان فرهیخته‌ترین و آگاه‌ترین مردم نسبت به تاریخ و فرهنگ کشور خود انتخاب و سپس زیر آموزش شدید و متمرکزی قرار می‌گیرند، اما در ایران، انتخاب کارگزاران تابع منطق و اصول دیگری است. نقص اصلی به این نکته برمی‌گردد که حکومت اسلامی به شخصیت‌های غیرمذهبی و علاقه‌مندان به فرهنگ ملی اعتماد ندارد و در زمینه کارکردهای مذهبی هم از نیروی کافی برخوردار نیست. کسانی که به عنوان رایزن فرهنگی از سوی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی انتخاب می‌شوند، بیشتر از معاودین عراقی هستند که فاقد حساسیت‌های ملی بوده و با تاریخ ایران بیگانه‌اند و یا از طلاب جوانی هستند که احاطه همه‌جانبه‌ای به مسائل فرهنگی و سیاسی ندارند و این امر باعث ضایعات جبران‌ناپذیری شده و می‌شود. نقیب‌زاده نتیجه می‌گیرد در جاهایی که فرهنگ ملی به صورت خودبخودی و غیر برنامه‌ریزی شده بر سیاست خارجی ما اثر گذارده و یا از طریق تأثیر بر افکار عمومی به سیاست خارجی کشور جهت می‌دهد، با موفقیت بیشتری روبرو بوده است تا از طریق نهادها و کارگزاران. (۴۱)

در این چارچوب، علیرضا ازغندی نیز با استعانت از نظریه گردش نخبگان پاره‌تو، به تحلیل منشاء اجتماعی نخبگان دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی یعنی وزارت امور خارجه و نقد آثار آن می‌پردازد. (۴۲) ازغندی از چهار گروه مشخص نام می‌برد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به کادر وزارت امور خارجه پیوستند. این چهار گروه عبارتند از:

یک. تحصیل‌کردگان خارج از کشور که به زبان انگلیسی مسلط بودند و معمولاً در آمریکا و اروپا تحصیل کرده و در زمان دانشجویی، فعالیت‌هایی بر ضد رژیم گذشته داشته‌اند. در این ارتباط، دانشجویانی که قبلاً در انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا شاخه کالیفرنیا عضو بودند و یا فعالیت می‌کردند، در اولویت قرار گرفتند. تعدادی از آنان از جمله دکتر علی‌اکبر ولایتی، دکتر کمال خرازی، دکتر محمد جواد اردشیر لاریجانی، دکتر محمد جواد

ظریف و حسین عادل‌ی، در مناصب عالی وزارت امور خارجه به کار پرداختند و به تدریج، دیگر رفقای خود را نیز به دستگاه دیپلماسی کشور جذب نمودند.

دو. تعداد بسیار زیادی که نماینده طبقات مختلف جامعه با پراکندگی متفاوت جغرافیایی، به خاطر جذابیت‌های سیاسی و مالی وزارتخانه یا به توصیه شخصیت‌های صاحب نفوذ و یا به صورت مأمور به خدمت از دیگر سازمان‌های حکومتی یا شرکت در امتحان ورودی و همه با چراغ سبز وزیر وارد دستگاه دیپلماسی شدند. حضور این نیروهای جدید و جوان، هم ترکیب طبقاتی نخبگان وزارتی را دگرگون کرد و هم شأن و مقام علمی و سیاسی وزارت امور خارجه را در این سال‌ها به پایین‌ترین سطح نزول داد.

سه. با راه‌اندازی دوباره دانشکده روابط بین‌الملل وابسته به وزارت امور خارجه از سال ۱۳۶۲، اکثریت کسانی که از این دانشکده فارغ‌التحصیل شده‌اند، در وزارتخانه مشغول به کار شدند، به نحوی که حدس زده می‌شود در سال ۱۳۸۰، حدود ۶۰ تا ۶۵ درصد کارکنان رسته سیاسی را تشکیل می‌دهند.

چهار. در نهایت، با حدود ۷۵ - ۷۰ نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه امام صادق (ع) در وزارت امور خارجه مواجه هستیم.

در مجموع، از غندی معتقد است کادر تأثیرگذار و نخبه وزارت امور خارجه، تخصص لازم را برای ورود به این حوزه نداشته‌اند. مثال بارز وی در این خصوص، دو وزیر امور خارجه مهم در جمهوری اسلامی یعنی علی‌اکبر ولایتی و کمال خرازی است که اولی پزشک اطفال و دومی فارغ‌التحصیل علوم تربیتی بوده است. وی دلیل این امر را در مرتبه نخست، به فرایند شکل‌گیری ساختار اداری جمهوری اسلامی مربوط می‌داند که نمود حاد آن در وزارت امور خارجه بروز یافته است. این فرایند متأثر از مذموم دانستن آریستوکراسی رژیم پهلوی و غیرطبیعی و غیرتاریخی بودن ساختار طبقاتی و قشربندی اجتماعی آن بود. از این‌رو، پس از انقلاب، تمایل به جایگزینی نیروهای کارآمد، بدون اتکا به اصالت‌ها و رعایت و پایبندی به مناسبات مدیریتی به وجود آمد. دلیل دیگر به ساختار ضعیف اقتصادی ایران به دلیل طولانی شدن جنگ بازمی‌گشت. به عبارت دیگر، جذابیت دلارهای مأموریتی برای کارمندیانی که می‌توانستند برخلاف دیگر شهروندان با مابه‌التفاوت چشمگیر دلارهای دولت از نرخ

آزاد، به سرعت وضعیت اقتصادی خود را سامان ببخشند، این روند را به وجود آورد. اهتمام اصلی وزارتخانه قبل از آنکه معطوف به قابلیت‌های تخصصی برای کسب پست نمایندگی در خارج کشور و یا اعزام به مأموریت به منظور پی‌گیری اهداف سیاست خارجی باشد، مبدل به رقابتی فشرده میان نزدیکان به کانون قدرت و قمرهای حاشیه آنها شد. (۴۳)

مطابق تحلیل ازغندی، در دوره وزارت خرازی نیز شاهد تحولی اساسی در ترکیب پرسنلی وزارت خارجه نبوده‌ایم. در واقع، گردش نخبگان در چارچوب جامعه‌شناسی رئالیستی ویلفردو پاره‌تو صورت نگرفت. گروه جدیدی که تا روی کار آمدن آقای هاشمی رفسنجانی وارد جرگه نخبگان حکومتی شدند، نتوانستند همانند نخبگان سنتی قبل از انقلاب، منشاء تحولی در حوزه سیاست و قدرت شوند. تلاش برای تأمین منافع شخصی و گروهی به بهای فراموشی نمایندگی ملت و تأمین منافع همگانی، مانع بهره‌گیری مثبت از چرخش و دگرگونی نخبگان سیاسی گردید. (۴۴)

در هر صورت، مطابق برآورد ازغندی، تمام شخصیت‌های سیاسی که در بیست‌وسه سال نخست جمهوری اسلامی، بالاترین پست‌های اداری و سیاسی وزارت امور خارجه را در اختیار داشته یا دارند، دارای منشاء اجتماعی روستایی و یا طبقه متوسط سنتی می‌باشند.

تحلیل اجتماعی وضعیت طبقاتی کارمندان عالیرتبه وزارت امور خارجه بیانگر نوعی ائتلاف استثنایی در مقایسه با سایر کشورهای در حال توسعه است. در ایران، در روند تکوین و پیروزی انقلاب، شاهد ائتلاف طبقه متوسط جدید با طبقه متوسط سنتی هستیم. همچنانکه در بیست‌وسه سال عمر جمهوری اسلامی (زمان انتشار کتاب) در قوه مجریه و به ویژه در میان کارکنان وزارت امور خارجه، همکاری و همزیستی این دو نیروی اجتماعی تداوم یافته است. البته، روند تحولات پرسنلی، در جهت افزایش شخصیت‌هایی با منشاء اجتماعی طبقه متوسط جدید است. این وضعیت به تعبیر ازغندی، موجب تداوم فرهنگ آمریت و تحکم در روابط سلسله‌مراتبی وزارتخانه، ذهنیت توطئه‌نگر و رفتار سیاسی غیرعقلانی در میان نخبگان وزارت امور خارجه شده و به ناکارآمدی سیاست خارجی ایران انجامیده است. (۴۵)

در چارچوب رویکرد نخست، یعنی تحلیل ساختار اجتماعی جامعه ایرانی و تأثیر آن بر سیاست خارجی، می‌توان به مقاله محمدرضا دهشیری استادیار دانشکده روابط بین‌الملل

وزارت امور خارجه با عنوان «تأثیر جامعه مدنی بر سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران» اشاره کرد. این مقاله که در سال ۱۳۷۸، یعنی دو سال پس از روی کار آمدن سید محمد خاتمی به عنوان پنجمین رئیس‌جمهور ایران، به چاپ رسیده است، مدعی است «رشد جامعه مدنی در ایران، موجب اصلاح ساختار و کارکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شده است». (۴۶) دهشیری از میان مدل‌های مختلف تصمیم‌گیری، مدل‌هایی را که محوریت را به ساختارهای بوروکراتیک و نهادهای اداری - حکومتی (رسمی) می‌دهند، برای تحلیل فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نامناسب می‌داند، زیرا این مدل‌ها، نقش و تأثیر جامعه مدنی را نسبت به ساختار رسمی حکومت، تبعی و فرعی می‌دانند و در عین حال، بازیگران تصمیم‌گیرنده را همیشه یکسان و ثابت فرض می‌کنند، حال آنکه در جامعه مدنی، سیاست‌ها و بازیگران در حال تعامل و تکامل هستند. به نظر وی، مدلی که با تأثیر جامعه مدنی بر سیاست خارجی همخوانی و سازگاری بیشتری دارد، همانا مدل گرداگرد میز است. این مدل، بر این فرض استوار است که بازیگران در اطراف میز می‌نشینند تا نقش خود را در تولید سیاست عمومی ایفا کنند. این مدل، ضمن تأکید بر کارکردگرایی، معتقد به روند نخبه‌گرایی اعم از حکومتی و غیرحکومتی در تمامی سطوح گرداگرد میز است. مدل مذکور، به سنجش میزان تأثیر گروه‌ها و بازیگران بر فرایند تصمیم‌گیری در مراحل مختلف می‌پردازد و معتقد است بازیگران همیشه ثابت نیستند و از نفوذ و تأثیر یکسان برخوردار نمی‌باشند، بلکه در مراحل مختلف سیاست خارجی، تأثیر آنها متفاوت است. (۴۷)

بر این اساس، به نظر دهشیری، مدل گرداگرد میز بیشتر با فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی انطباق دارد و بهتر می‌تواند به تبیین فرایند و چگونگی تصمیم‌گیری بپردازد؛ چرا که اولاً بر متغیرها و عوامل نقشی، شخصیتی، اجتماعی، حکومتی و سیستمیک تأکید دارد. ثانیاً به احزاب سیاسی، گروه‌های ذی‌نفوذ، انجمن‌ها و رسانه‌ها به عنوان نهادهای جامعه مدنی اثرگذار بر تصمیم‌گیری توجهی خاص دارد. ثالثاً همبستگی و همزیستی مسالمت‌آمیز را در سطح محیط مجاور، محیط منطقه‌ای و محیط بین‌المللی مورد تأکید قرار می‌دهد. رابعاً به ماهیت نظام سیاسی، نظام حزبی، انتخاباتی و ارتباطاتی و نهادهای اجتماعی و مشارکتی و نقش آنها در سیاست خارجی می‌پردازد و با پارادایم حاکم بر فضای عمومی جامعه

ایران انطباق دارد. دهشیری نتیجه می‌گیرد در این صورت، گروههای فراساختاری، گروههای فشار خشونت‌گرا و مجموعه‌های مجاور سیستمی نمی‌توانند جریان تصمیم‌گیری را طبق میل خود منحرف کنند، بلکه تنها ساختارهای رسمی و غیررسمی که مشارکت آنها در سیاست‌گذاری خارجی در چارچوب قانون مجاز شمرده شده می‌توانند در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی دخالت نمایند. (۴۸)

دهشیری در ارزیابی خود از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، معتقد است پس از تحقق جامعه مدنی در جمهوری اسلامی ایران، چهار تحول اساسی در سیاست خارجی ایران رخ داده است. این تحولات عبارتند از:

یک. تأکید بر سیاست بازدارندگی مردمی^۱ به جای بازدارندگی نظامی - تسلیحاتی در سطح روابط نظامی - امنیتی.

دو. رفتار همکاری‌جویانه و مسالمت‌آمیز به جای رفتار مقابله‌جویانه و خصومت‌آمیز و در پیش گرفتن سیاست گشایش به جای انزوای اجباری یا داوطلبانه. نمود این تحول را می‌توان در توسعه روابط مسالمت‌آمیز با عربستان سعودی، برقراری رابطه با مصر، افزایش روابط حسن همجواری با کشورهای حوزه خلیج فارس، ارتقاء سطح روابط دیپلماتیک با انگلستان و نیز توجه به روابط اقتصادی - فرهنگی با ملت آمریکا و در پیش گرفتن سیاست متنوع‌سازی^۲ یعنی توسعه روابط با کشورهای اروپایی (به ویژه فرانسه و آلمان)، قدرت‌های آسیایی (به ویژه چین و هند) و قدرت اوراسیایی (روسیه)، مشاهده کرد.

سه. تأکید روزافزون جمهوری اسلامی بر جامعه مدنی بین‌المللی همزمان با تحقق جامعه مدنی در داخل. نشانه این تحول، به زعم دهشیری، این است که جمهوری اسلامی ایران دیگر سازمان ملل متحد را صرفاً نهادی ساخته و پرداخته قدرت‌های بزرگ نمی‌داند، بلکه آن را نهادی مؤثر برای تبادل نظر، حل اختلاف جهانی، استقرار صلح و امنیت پایدار و امدادسانی به ملل محروم قلمداد می‌کند.

1 . deterrence by people

2 . diversification

چهار. رشد جامعه مدنی، موجب آگاهی بیشتر و وسعت نظر در تحلیل تحولات منطقه‌ای و مسایل بین‌المللی به دلیل نقش روزافزون گروه‌های پژوهشی و مراکز و کمیسیون‌های تحقیقاتی در فرایند تصمیم‌گیری گردیده است. همچنانکه، در سطح اجرایی نیز شاهد پویایی کادر سیاسی و توجه روزافزون به تحصیلات و شایستگی‌های فردی یا فضیلت‌سالاری^۱ در انتخاب نمایندگان سیاسی - دیپلماتیک می‌باشیم که این مهم موجبات هماهنگی تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی را فراهم آورده است.

این تحولات موجب شده، به اعتقاد دهشیری، جمهوری اسلامی، سیاست خارجی را به عنوان مقوله امنیت ملی و بدیلی برای سیاست‌های میل‌تاریستی نداند و در عین حال، سطح تحلیل ملی در سیاست خارجی اولویت بیشتری در مقابل سطح تحلیل دولتی بیابد. (۴۹)

برآورد دهشیری از ساختار کلی جامعه ایرانی و تأثیر آن بر سیاست خارجی، قابل نقد است. تخمین ایشان از میزان رشد جامعه مدنی در جامعه ایرانی و آثار آن بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی، تا حدی خوش‌بینانه و در واقع، غیرواقع‌بینانه است. رویدادهای مربوط به سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوره ریاست جمهوری خاتمی و پس از آن، نشان می‌دهد حتی اگر رشد جامعه مدنی و تحقق آن را در دوره خاتمی، مطابق ارزیابی دکتر دهشیری بدانیم، نمی‌توانیم آن را پدیده‌ای نهادینه‌شده و غیرقابل بازگشت بدانیم.

ابراهیم متقی، در مقاله‌ای تحت عنوان «رویکردهای نخبگان در فرایندهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، از منظر جامعه‌شناسی نخبگی، به همین وضعیت اشاره می‌کند. وی وضعیت اجتماعی جامعه ایرانی و تأثیر این ساختار کلان بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی را با عبارت «نخبه‌گرایی ناقص» توضیح می‌دهد. مقصود وی از این عنوان، نوعی نخبه‌گرایی است که تحت تأثیر فرایند توده‌گرایی قرار گرفته است، به گونه‌ای که توده‌گرایی در بسیاری مواقع، جانشین فرایندهای ساختاری در سیاست خارجی کشور می‌شود و فضایی به وجود می‌آورد که بر اساس آن، ساختارها قدرت تصمیم‌گیری خودشان را به نوعی از دست می‌دهند. (۵۰) به بیان دیگر، متقی معتقد است نخبه‌گرایی در سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی و فراتر از آن در جامعه ایرانی، نهادینه و تثبیت نشده و فرایندی بازگشت‌ناپذیر نیست و از

این‌رو، ناتمام یا ناقص است. وی برای تأیید فرضیه خود، به رویدادهای دوره ریاست جمهوری خاتمی اشاره می‌کند. حمله خشونت‌طلبانه به اتوبوس جهان‌گردان آمریکایی در تهران و فشارهای فراساختاری برای عدم تغییر اسم خیابان «خالد اسلامبولی» و تأثیر آن بر عقیم‌ماندن برقراری روابط ایران و مصر، مثال‌هایی برای تشریح وضعیت «نخبه‌گرایی ناقص» است. این مثال‌ها نشان می‌دهد برخلاف ادعای دهشیری، حتی در دوره خاتمی نیز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، متأثر از «گروههای فراساختاری، گروههای فشار خشونت‌گرا و مجموعه‌های مجاور سیستمی» بوده است. دلیل این امر به همان آسیبی باز می‌گردد که سیدجلال‌الدین دهقانی آن را بازشناسی کرده و آن همانا شخص‌محوری سیاست خارجی جمهوری اسلامی و نه نهادپایه‌بودن آن است. در واقع، تأثیرپذیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی از گفتمان جامعه مدنی در دوره خاتمی، ناشی از تأثیر شخصی خاتمی بر روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی بود و نه قوت و تحقق جامعه مدنی. همچنانکه در حوزه‌هایی که گفتمان خاتمی نفوذ نداشت، این تأثیر هم امکان‌پذیر نبود و متقی به بخشی از مصادیق آن اشاره کرده است. با مطالعه روند سیاست خارجی جمهوری اسلامی پس از دوره خاتمی و در دوره دولت نهم، درمی‌یابیم که هر چهار تحول مورد اشاره دهشیری، متوقف شده‌اند. سیاست بازدارندگی، بازدارندگی نظامی - تسلیحاتی بر بازدارندگی مردمی اولویت یافته است. رویکرد تشنج‌زدایی و همکاری‌جویی در روابط خارجی، جای خود را به رویکرد «انطباق تهاجمی» (۵۱) داده است. به همین دلیل، سطح روابط با اروپا، آمریکا و حتی کشورهای عربی تنزل یافته و از این‌رو، امکان بهره‌گیری از رویکرد متنوع‌سازی وجود ندارد. نگاههای گذشته به نقش سازمان ملل در حال بازسازی است و سطح کارشناسی در دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ارتقا نیافته است. این وضعیت، نشان می‌دهد ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هم در سطح رسمی و هم در سطح غیررسمی، از معضلی به نام عدم نهادینگی و بی‌ثباتی رنج می‌برد.

در عین حال، نمی‌توان از کنار نهادها و هسته‌های غیردولتی و مدنی و ناظر بر منافع عمومی به ویژه در سطح رسانه‌های مجازی در جامعه ایرانی به سادگی عبور کرد. در سال‌های گذشته، طیفی از اتاق‌های فکر و هسته‌های متفکر به ویژه در قالب رسانه‌های مجازی و در

حوزه سیاست خارجی فعال شده‌اند که نشانگر سطح جدیدی از رشد مدنیت در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی است. برای مثال می‌توان به سایت دیپلماسی ایرانی و انبوهی از بلاگ‌فام‌های صاحب‌نظران و پژوهشگران این عرصه اشاره کرد که منجر به شکل‌گیری پدیده‌ای به نام دیپلمات‌های پژوهش‌گر^۱ در جامعه ایرانی شده است. البته، این پدیده، لزوماً به منزله تأثیرگذاری آن بر روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیست.

نتیجه‌گیری

بررسی متون پژوهشی و آموزشی انتشاریافته در خصوص سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نشان می‌دهد حوزه‌های پژوهشی و منظرهای آموزشی بسیاری، از سوی مدرسان و پژوهش‌گران مورد غفلت قرار گرفته‌اند. در چارچوب رویکرد رسمی، به نظر می‌رسد نقش افراد در ساختار و روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مهم‌ترین حوزه پژوهشی مغفول است. این در حالی است که به دلیل نهادینه‌نبودن و تثبیت‌نشده‌گی ساختار و روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی، نقش و تأثیر افراد در این روال بسیار با اهمیت و تعیین‌کننده است.

در این خصوص، به ویژه می‌توان با تأکید بر ابعاد روان‌شناسانه و خاستگاههای جامعه‌شناختی رهبران جمهوری اسلامی و یا تجربیات فردی آنها در طول حکومت و همچنین، سبک تصمیم‌گیری آنها و شیوه مدیریتشان، برون‌دادهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به مثابه تصمیم، توضیح داد و تبیین نمود.

حوزه مغفول دیگر در این متون، عدم توجه به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر مدل سیاست بوروکراتیک است. در واقع، هیچ‌یک از این متون، به بررسی تعاملات میان سازمانی در روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نپرداخته‌اند.

همچنین، نقش نهادهای نظامی و امنیتی - اطلاعاتی در ساختار رسمی و غیررسمی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، عمدتاً مغفول مانده است. این در

حالی است که در سنت‌های مطالعاتی سیاست خارجی در دیگر کشورها، بخش مهمی از مطالعات و پژوهش‌ها به نقش این نهادها اختصاص دارد. از سوی دیگر، یکی از مهمترین مسائل جمهوری اسلامی ایران در سی سال گذشته، در حوزه خارجی، مسئله بقا بوده و از این‌رو، نهادهای مذکور نقش مهمی در روند و ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران ایفا کرده‌اند.

دانیل بایمن، انوشیروان احتشامی، شهرام چوبین و جرال‌دگرین در تحقیقی با عنوان *سیاست امنیتی در ایران پس از انقلاب*، به تأثیر نهادهای نظامی و امنیتی بر جهت‌گیری و کارکردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازند. به نظر آنها:

«از میان انبوه مسایل سیاست خارجی ایران، نهادهای مذکور، در برخی حوزه‌ها حضور پررنگ‌تری دارند. نفوذ ارتش در حوزه نظامی و خریدهای تسلیحاتی خارجی و همکاری‌های نظامی قابل توجه است. سپاه پاسداران که به گفته فرماندهانش، هیچ مرز جغرافیایی برای خود قائل نیست، دارای حوزه وسیع‌تری از اختیارات در روابط خارجی است.» (۵۲)

آنها سپس به مسائل میان ایران و کشورهای هم‌چون عراق، افغانستان، آسیای مرکزی، ترکیه و چین اشاره می‌کنند و معتقدند نهادهای امنیتی نقش مهمی در سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی در این مناطق دارند. در نهایت، آنها نتیجه می‌گیرند سیاست‌گذاری در حوزه‌های خارجی و امنیتی در ایران، قابل تفکیک از یکدیگر نیستند.

این مسائل عمدتاً در متون به نگارش درآمده در خارج از ایران بررسی شده و متون آموزشی و پژوهشی در ایران، در این خصوص، نکته قابل توجهی ندارند. این وضعیت در خصوص نقش افراد در روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز قابل مشاهده است. برای مثال، امیرعلی نوربخش، دبیرماهنامه سیاسی - اقتصادی که از سوی مجمع پژوهشی خاورمیانه و شمال آفریقا در لندن چاپ می‌شود، در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست خارجی ایران و تصمیم‌گیران کلیدی آن»، به بررسی جایگاه افراد در روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. وی برای فهم این جایگاه، به بررسی نهادهای درگیر در این روند در پرتو شخصیت و نفوذ رؤسای آن نهادها می‌پردازد. در این

چارچوب، جایگاه مجمع تشخیص مصلحت نظام در پرتو شخصیت هاشمی رفسنجانی، جایگاه شورای عالی امنیت ملی در پرتو شخصیت حسن روحانی و جایگاه مجلس شورای اسلامی (دوره ششم) در پرتو وزن جبهه مشارکت و نمایندگان شاخص آن در مجلس، همچون محسن میردامادی تحلیل شده است. برای مثال، وی معتقد است، مجلس در این روند، تأثیری به میزان ۵ درصد دارد. (۵۳) روشن است این گونه تحلیل‌ها به دلیل فاصله ذهنی و مکانی جبران‌ناپذیر ارائه‌کنندگان آنها با ایران و شرایط آن، بسیار ضعیف و غیرقابل اتکا هستند. بنابراین، کمبود پژوهش‌هایی از این دست، به شدت در متون آموزشی و پژوهشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در داخل کشور، احساس می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. سیف‌زاده، سیدحسین، *مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۱۳۲.
۲. خوشوقت، محمدحسین، *تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۲.
3. Richard C. Snyder, H.W.Bruck, and Burton Sapin, *Foreign Policy Decision – Making*, New York, Palgrave, 2002, p. 25.
۴. نقیب‌زاده، احمد، «تأثیر نیروهای اجتماعی بر سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال نوزدهم، تابستان ۱۳۸۴، شماره ۷۴، ص ۲۸۰.
۵. آلموند، گابریل، «نخبگان و سیاست خارجی»، در جیمز باربرو مایکل اسمیت، *ماهیت سیاستگذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها*، ترجمه و تحشیه سیدحسین سیف‌زاده، تهران، قومس، چ دوم، ۱۳۷۴، ص ۲۸۴.
۶. سریع‌القلم، محمود، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، ص ۲۴.
۷. قوام، سید عبدالعلی، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران، سمت، ۱۳۸۵، چ دوازدهم، ص ۴۲.
۸. آلیسن، گراهام تی، *شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی (تفسیری بر بحران موشکی کوبا)*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۹. همان، صص ۲۴۷ – ۲۴۵.
۱۰. سجادی‌پور، محمدکاظم، *سیاست خارجی ایران: چندگفتار در عرصه‌های نظری و عملی*، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، ص ۶۱.
۱۱. *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، پیشین، ص ۵۶.
۱۲. محمدی، منوچهر، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسائل*، تهران، دادگستر، ۱۳۷۷، ص ۹۲.
۱۳. همان، صص ۹۸ – ۹۱.
۱۴. همان، ص ۹۶.

۱۵. همان، ص ۹۵
۱۶. ایزدی، بیژن، *درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ دوم، ۱۳۷۷، ص ۱۰۴.
۱۷. همان، ص ۱۱۵
۱۸. همان، ص ۱۲۴
۱۹. همان، ص ۱۱۴
۲۰. همان، ص ۱۲۴
۲۱. همان، صص ۱۲۸ - ۱۲۵.
۲۲. ملکی، عباس، «فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران»، *راهبرد*، شماره ۲۷، بهار ۱۳۸۲، ص ۱۰۳
۲۳. همان.
۲۴. ازغندی، علیرضا، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، قومس، ۱۳۸۱، ص ۱۱۷.
۲۵. همان، ص ۲۰۱
۲۶. همان، ص ۲۰۲
۲۷. تاجیک، محمدرضا، *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟*، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۳، ص ۱۸۰.
۲۸. همان، ص ۱۸۱
۲۹. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: روندها و بازتابها»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال نهم، شماره ۳، پائیز ۱۳۸۱، ص ۳۰.
۳۰. همان، ص ۳۳.
۳۱. اردشیر لاریجانی، محمدجواد، *درس‌های سیاست خارجی*، تهران، مشکوه، ۱۳۷۷، صص ۱۵۰ - ۱۰۹.
۳۲. همان، ص ۱۴۳.
۳۳. «تأثیر نیروهای اجتماعی بر سیاست خارجی»، پیشین، ص ۲۸۲.
۳۴. سریع‌القلم، محمود، *ایران و جهانی‌شدن؛ چالشها و راه‌حلهای*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴، ص ۱۰۶.
۳۵. همان، صص ۱۰۸ و ۱۰۷.
۳۶. همان، ص ۱۰۹
۳۷. همان، ص ۱۱۸.
۳۸. نقیب‌زاده، احمد، *تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، ص ۲۶۰.
۳۹. همان، ص ۲۶۱.

۴۰. همان، ص ۲۶۲.
۴۱. همان، ص ۲۶۳.
۴۲. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پیشین، صص ۱۵۴ - ۱۱۷.
۴۳. همان، صص ۱۳۵ - ۱۳۳.
۴۴. همان، ص ۱۳۹.
۴۵. همان، صص ۱۴۹ - ۱۴۵.
۴۶. دهشیری، محمدرضا، «تأثیر جامعه مدنی بر سیاستگذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال چهاردهم، مهر و آبان ۱۳۷۸، شماره ۱۴۶ - ۱۴۵، ص ۳۶.
۴۷. همان، ص ۲۰.
۴۸. همان، ص ۲۱.
۴۹. همان، صص ۲۶ - ۲۴.
۵۰. متقی، ابراهیم، «رویکردهای نخبگان در فرایند سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در حسین نوروزی (به کوشش)، *نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵، صص ۶۶ - ۶۵.
۵۱. برای آگاهی بیشتر نک. فلاحی، سارا، «بررسی مقایسه‌ای دیپلماسی هسته‌ای دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی و محمود احمدی نژاد»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال دوم، شماره یک، بهار ۱۳۸۶، ص ۱۰۲.
52. Daniel L. Byman, Shahram Chubin, Anoushirvan Ehteshami, Jerrold Green, *Iran's Security Policy in the Post - Revolutionary Era*, Santa Monica, Rand, 2001, p. 65.
53. Nurbakhsh, Amir Ali, "Iran's Foreign Policy & its Key Decision Makers", available in <http://www.Payvand.com/news/05/apr/1188.html>